



دست نازک شمع و شعله بر روی
 آن روشن شد و نور آن را در تمام خانه
 پخش کرد و همه را روشن کرد و همه را
 به نور هدایت کرد و همه را به نور
 هدایت کرد و همه را به نور هدایت کرد

داستان

بعثت

رسول خدا «ص»

و کیفیت آن از نظر

روایات اهل سنت

قسمت دوازدهم

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

پژوهشگاه علوم انسانی و
 مطالعات اجتماعی
 تهران، جامع علوم

و ثانیاً. صرفنظر از این اشکالات، آیا به بینیم بر راستی میتوانیم با توجه به سایر مدارک قرآنی و حدیثی و معیارهای عقلی و نقلی مضامین این روایت را بپذیریم؟
 الف. در این حدیث آمده بود که وقتی جبرئیل بر آنحضرت نازل شد رسول خدا «ص» را سه مرتبه بسختی فشار داد به حدی که فرمود:

«حتی بلغ منی الجهد»

یعنی تا حدی که طاقتم تمام شد!

و یا در حدیث ابن اسحاق- که از عبید بن عمیر- نقل شده اینگونه آمده است که رسول خدا «ص» فرمود: جبرئیل چنان به سختی مرا فشار داد که

«حتی ظننت أنه الموت»

یعنی تا جانی که گمان کردم مرگم فرارسیده!

که در اینجا چند سؤال پیش میآید:

۱- اینکه آیا جبرئیل از پیش خود این چنین رسول خدا «ص» را تحت فشار و شکنجه قرار داد یا از طرف خدای تعالی؟
 لابد میگوئید: از طرف خدای تعالی این مأموریت را داشته که رسول خدا «ص» را با این فشار و شکنجه به خواندن وادار کند، وگرنه از پیش خود حق چنین جسارتی و جرئت چنین شکنجه و آزاری را نسبت به آن شخصیت بزرگواری که در اثر عبادت و پرهیزکاری بدان درجه از مقام و عظمت رسیده که در آستانه نبوت و مقام رسالت الهی و خاتمیت قرار گرفته نداشته است... و شأن و مقام رسول خدا «ص» به او اجازه چنین کاری را نمیداده.

اگرچه از گفتار برخی از اینان ظاهر میشود که جبرئیل از پیش خود اینکار را کرده چنانچه ابن کثیر در سیره خود (ج ۱ ص ۳۹۳) از ابوسلیمان خطابی نقل کرده که در توجیه عبارت فوق در این حدیث گفته:

«وإنما فعل ذلك به ليلو صبره ويحسن تأديبه فبرأض لاحتمال ما كلفه به من أعباء النبوة»

یعنی جبرئیل اینکار را کرد تا صبر و بردباری آنحضرت را بیازماید و نیکو ادبش کند تا برای تحمل بار سنگین سختیهای نبوت که بدان مکلف شده بود آماده گردد...!

ولی این حرف با صریح آیه کریمه قرآنی که درباره فرشتگان می فرماید:

«لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون ما يؤمرون»

مخالف است، و فرشتگان الهی بدون فرمان و امر الهی کاری انجام نمیدهند.

و اگر میگوئید: بدستور خدای تعالی اینکار را انجام داده؟ اشکال بیشتر میشود و این سؤال پیش میآید که وقتی جبرئیل به آنحضرت گفت: بخوان! و رسول خدا «ص» پاسخ داد: «نعمی تواتم بخوانم» دیگر به چه منظور و انگیزه ای برای بار دوم



سوم آنحضرت را تحت فشار قرار داده و دستور خواندن و فرمان کاری را که نمی تواند انجام دهد به او میدهد؟ و آیا این دستور چیزی جز تکلیف مالایطاق است؟^۱

و اگر میخواست با این فشار آن پیامبر درس نخوانده را به خواندن وادارد و سواد خواندن را به او یاد دهد که این هم امری نامعقول است، زیرا اگر مسئله جنبه اعجاز داشته که دیگر نیازی به انجام آن با این اعمال شاقه نداشته، و اگر هم از طریق غیر اعجاز و بطور عادی بوده که باسواد شدن جز از راه آموختن و تحصیل مقدور نیست؟!

و خلاصه به ترتیبی که بخواهیم این مطلب را توجیه کنیم نمی توانیم!

۲- آیا این مضمون در مورد کیفیت نزول وحی با آیات کریمه قرآنی که جریان نزول وحی را بر رسول خدا «ص» خیلی طبیعی و ساده و در عین حال محکم و جدی نقل کرده منافات ندارد.

آنجا که گوید:

«فأوحى الی عبده ما أوحى»^۲

و آنجا که فرماید:

«قل إنما انا بشر مثلکم بوحي الی»^۳

و آنجا که گوید:

«أنا أوحینا الیک کما أوحینا الی نوح والنبین من بعده»^۴

و آیا جریان وحی در مورد پیامبران دیگر الهی نیز اینگونه بوده است!

باری از این قسمت بگذریم، و به قسمت دیگر این حدیث بپردازیم.

ب- در این حدیث آمده بود که رسول خدا «ص» برخاسته و در حالی که قلبش مضطرب و لرزان بود بنزد خدیجه آمد و از اضطراب و نگرانی که داشت به خدیجه فرمود:

«لقد خشیت علی نفسی»!

من بر خویشتم بیمناکم!

و خدیجه برای اینکه همسر بزرگوارش را از نگرانی و اضطراب بیرون آورد آن سخنان را گفت و او را دلداری داده و سپس او را بنزد ورقة بن نوفل برد و او نیز آن سخنان را گفت و رسول خدا «ص» در اثر سخنان آندو از اضطراب و نگرانی بیرون

آمده و آسوده خاطر شد...!

که در اینجا باز سئوالاتی پیش میآید:

۱- چگونه میتوان پذیرفت که رسول خدا «ص» از آمدن جبرئیل و آنچه بسراو خوانده که آیا از جانب خدای تعالی بوده شک و تردید داشته و با گفتار خدیجه و ورقة شک و تردید آنحضرت بر طرف گردیده، و آیا چنین پیغمبری در آینده چگونه میتواند در کارها تصمیم گیری کند و به وحی الهی یقین حاصل کند!

و از اینرو از برخی از شارحین حدیث مانند قاضی عیاض نقل شده که گفته: معنای این جمله شک و تردید نیست بلکه معنای آن این است که من ترس آنرا دارم که نتوانم تحمل بار سنگین نبوت را بنمایم... زیرا شک و تردید پیش از نزول فرشته الهی اگر بود معنی داشت ولی پس از نزول فرشته بر رسالت آنحضرت شک آنحضرت و ترس از تسلط شیطان معنی ندارد...!

ولی شما خواننده محترم با مختصر دقتی در صدر و ذیل حدیث و دنباله آن بخوبی می فهمید که این توجیه از روی ناچاری است و مخالف با صریح حدیث است... چنانچه نووی گفته:

و از این توجیه مضحک تر و مخدوش تر توجیهی است که کرمانی (شارح بخاری) کرده که گوید: معنای جمله:

«خشیت علی نفسی»

این است که من ترس چیزی شبیه دیوانگی و جنون را بر خود دارم!

یعنی می ترسم که جن زده و یا دیوانه شده باشم! که باید گفت: وضع چنین پیغمبری که پس از نزول فرشته وحی و رسالت دچار چنین حالتی شده باشد معلوم نیست!

و با کمال تأسف باید گفت: این روایت با امثال این توجیهاست دستاویز خوبی برای دشمنان اسلام و کشیشان مغرض مسیحی است تا از رسول خدا به کمک این گونه احادیث همان چهره ای را ترسیم کنند که خود میخواهند و همه اسلام و پیامبر بزرگوار آنرا زیر سؤال ببرند!

۲- از این روایت استفاده میشود که آگاهی خدیجه و ورقه بن نوفل و یقین آنها به نبوت رسول خدا «ص» بیش از خود آنحضرت بوده و آنها سبب شدند تا رسول خدا به نبوت خویش مطمئن گردد و از گفتارشان آرامش و یقین پیدا کند، و آنوقت این سؤال پیش میآید که آیا خدیجه و ورقه بن نوفل این علم و یقین را از کجا آموخته بودند که فرق میان فرشته و شیطان چیست، و معیار شناخت فرشته کدام است؟ و روی این حساب رسول خدا «ص» به علم و دانش آنان در ادامه کار خود نیازمند بوده و جالب تر و یا مضحک تر از اینها حدیثی است که ابن هشام در سیره خود بدنبال این ماجرا یعنی آمدن رسول خدا «ص» بخانه و گزارش کار خود به خدیجه از ابن اسحاق نقل کرده و متن آن چنین است:

«قال ابن اسحاق: وحدثني اسماعيل بن ابي حكيم: مولى آل الزبير: انه حدث عن خديجة رضى الله عنها: انها قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم: أي ابن عم أنت تطيع أن تُخبرني بصاحبك هذا، الذي يأتيك إذا جاءك؟ قال: نعم؛ قالت: فإذا جاءك فأخبرني به. فجاءه جبريل عليه السلام كما كان يصنع، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لخديجة: يا خديجة، هذا جبريل قد جاءني؛ قالت: قم يابن عم، فاجلس على فخذي اليسرى؛ قال فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم، فجلس عليها؛ قالت: هل تراه؟ قال: نعم؛ قالت: فتحوّل فاجلس على فخذي اليمنى؛ قالت: فتحوّل رسول الله صلى الله عليه وسلم، فجلس على فخذه اليمنى؛ فقالت: هل تراه؟ قال: نعم. قالت: فتحوّل فاجلس في حجري؛ قالت: فتحوّل رسول الله صلى الله عليه وسلم، فجلس في حجرها؛ قالت: هل تراه؟ قال: نعم؛ قال: فتحوّلت وألقت خمارها، ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في حجرها، ثم قالت له: هل تراه؟ قال: لا؛ قالت يابن عم، أثبت وأبشر، فوالله إنه لملك، وما هذا بشيطان»^۷ یعنی- ابن اسحاق از اسماعیل بن ابی حکیم روایت کرده که گوید: از خدیجه رضی الله عنها روایت شده که به رسول خدا «ص» عرض کرد: ای

عموزاده آیا می توانی هرگاه این کسی که می گوئی نزد تو میآید بنزدت آمد مرا خبر کنی؟
رسول خدا- آری.

خدیجه- پس هرگاه بنزدت آمد مرا خبر کن!
این گفتگو گذشت و جبرئیل همانند گذشته بنزد رسول خدا آمد، و رسول خدا به خدیجه فرمود:
-خدیجه! این جبرئیل است که آمده!

خدیجه- ای عموزاده برخیز و روی زانوی چپ من بنشین!
رسول خدا برخاست و روی زانوی چپ خدیجه نشست.
خدیجه- آیا او را می بینی؟
رسول خدا- آری!

خدیجه- برخیز و بیا روی زانوی راست من بنشین!
رسول خدا «ص» برخاست و روی زانوی چپ خدیجه نشست.

در اینجا باز خدیجه پرسید؟

-آیا او را می بینی؟

رسول خدا فرمود- آری:

خدیجه گفت: برخیز و در دامان من بنشین

و رسول خدا برخاست و در دامان خدیجه نشست.

باز خدیجه پرسید: آیا او را می بینی؟

رسول خدا «ص» فرمود- آری.

در اینجا خدیجه سر خود را برهنه کرد و روسری و مقنعه خود را از سر برداشت و رسول خدا «ص» همچنان در دامان خدیجه نشسته بود، در اینوقت خدیجه از رسول

خدا «ص» پرسید:

-آیا باز هم او را می بینی؟

فرمود: نه!

خدیجه گفت: ای عموزاده ثابت قدم باش و مزده گیر که

این فرشته است و شیطان نیست!!

که در اینجا باز سؤالاتی پیش میآید که:

مگر فرشتگان الهی نیز مانند انسانها مأمور و مکلف هستند

که به سر و بدن زنان نگاه نکنند؟

و حکمت حرمت نظر در انسانها تحریک شهوت جنسی و

مفاسد مترتبه بر آن ذکر شده،



و مگر فرشتگان نیز شهوت جنسی دارند؟

و اساساً مگر در آنروز گاران حجاب بر زنان فرض شده بود؟ با اینکه خود اینان میگویند: حجاب در مدینه فرض شد؟ و آیا خدیجه این دانش عظیم را درباره شناخت فرشته و شیطان از کجا آموخته بود که رسول خدا «ص» نیاموخته بود، و مگر خدیجه دانست از رسول خدا بوده؟ و مگرهای دیگری که به ذهن هر خواننده ای خطور کرده و پاسخی هم ندارد!

باری بهتر است از این قسمت روایت هم بگذریم، و به قسمت های دیگر آن بپردازیم.

.....

ج- در دنباله روایت صحیح بخاری آمده بود که در اثر فترت وحی، رسول خدا «ص» چنان غمگین شد که چندین بار خواست تا خود را از نوک کوهها پرت کند و هرگاه که خود را ببالای کوه میرساند تا خود کشی و انتحار کند جبرئیل در برابر او ظاهر میشد و بدومی گفت:

ای محمد برستی که تو پیامبر خدائی و بدینوسیله آنحضرت را دلگرم ساخته و دلش آرام میشد و از خود کشی صرف نظر میفرمود...!

که باز این سئوالات مطرح میشود که:

مگر رسول خدا «ص» پس از آمدن جبرئیل و سخنان خدیجه و ورقه بگفته اینان هنوز هم در رسالت خویش تردید داشت! و مگر جبرئیل - که واسطه ای برای نزول وحی بیش نیست - چنین مقام و عظمتی دارد که بتواند قلب مضطرب و منوذر رسول خدا «ص» را آرام کند؟

و بر فرض آنکه چند روزی وحی از آنحضرت قطع شد، آیا این قطع وحی مجوزی برای انتحار و خود کشی آنحضرت میشود؟ و آیا برستی رسول خدا «ص» نمود بالله این اندازه جاهلانه و کودکانه فکر میکرد؟

و اساساً آیا این روایت را باید بپذیریم یا قرآن کریم را که درباره همه رهبران الهی بطور عموم فرموده:

«وجعلنا منهم ائمة يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون»^۱

و از ایشان کسانی را به سمت رهبری و امامت انتخاب کردیم که مردم را به فرمان و دستور ما راهبری کنند پس از آنکه استقامت و بردباری

کردند و به آیات ما یقین داشتند...

و درباره خصوص رسول خدا «ص» در ماجرای وحی بصراحت فرماید:

«فأوحى الى عبده ما أوحى، ما كذب الفؤاد ما رأى، أفتمارونه على ما يرى...»^۱

پس خدای تعالی به بنده اش وحی کرد آنچه را که وحی فرمود، و دلش آنچه را دیده بود تکذیب نکرد، آیا شما او را بر آنچه دیده انکار میکنید و نسبت شک و تردید به او میدهید؟

که زمخشری و دیگران از دانشمندان اهل سنت آیه «ما كذب الفؤاد ما رأى» را اینگونه تفسیر کرده اند که «لم يشك في أنما رآه حق»^۱ یعنی شک نکرد که آنچه دیده بود حق بود.

و یا روایات دیگری را که خود شما در باب وحی از راویان دیگر نقل کرده اید مانند روایت ابن عباس که میگوید:

«... فرجع الى بيته وهو موقن...»^۲

پس رسول خدا «ص» بخانه بازگشت در حالی که یقین داشت!

و یا روایت عبدالله بن ابی بکر بن حزم را که در اینباره گوید:

«... استعملن به جبرئيل..... و بشره برسالة ربه حتى

اطمأن»^۳

۱- جالب و خنده دار است که از برخی دانشمندان اهل سنت نقل شده که همین ماجرا را دلیل بر جواز تکلیف به المایطاق دانسته و بدان استدلال کرده اند! (الصحيح من السيرة ج ۱ ص ۲۲۴).

۲- سوره نجم آیه ۱۰.

۳- سوره فصلت آیه ۶.

۴- سوره نباء آیه ۱۶۳.

۵- صحيح بخاری بشرح کرمانی ج ۱ ص ۳۵.

۶- همین مصدر ص ۳۶.

۷- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۳۸ - ۲۳۹.

۸- این مطلب هم جالب و درخور توجه است که اینگونه روایات همگی به خاندان زبیر بازمیگردد، و میدانیم که زبیر برادرزاده خدیجه بوده، و خاندان زبیر گویا سعی داشته اند برای خویشان و نیاکان خود به راست و یا بدروغ فضیلتها را ذکر کنند، چنانچه در بحث از سند این حدیث گفتیم.

۹- سوره سجد آیه ۲۴.

۱۰- سوره نجم آیه ۱۰ - ۱۲.

۱۱- تفسیر کشاف ج ۱ ص ۴۲۰.

۱۲ و ۱۳- عبود الاثر ج ۱ ص ۸۳.